

پایگاه اندیشه: تمی در کتاب پژوهش‌های فلسفی ویتگنشتاین

منتقد: جیمز سی. کلیگ و ویرجینیا تچ
(James C. Klagge, Virginia Tech)

مترجم: آسیه حاجی محمدجعفر

خواندن این کتاب آسان نیست، و شنیدنش هم نمی‌توانست راحت باشد هنگامی که به عنوان مجموعه سخنرانی‌هایی وقت برد. این طولانی‌ترین کتاب ۲۱۷ صفحه‌ای بود که تاکنون خوانده‌ام و این فقط به خاطر حروف ریز آن نبوده است. جملات آن دقیق و به سختی قابل توضیحند. من اتفاقاً جملات ۷۵ کلمه‌ای (صفحه ۱۱۶) ۸۳ کلمه‌ای (صفحه ۱۲۶) و ۱۱۰ کلمه‌ای (صفحه ۱۷۶) پیدا کرده‌ام. دشواری تفسیر و طولانی بودن آن موجب دشواری آن می‌شود.

اما علی‌رغم همه اینها، کتاب ارزش خواندن دارد. این کتاب ما را به یاد وجه قوی ضد فرگه‌ای و در واقع ضد افلاطونی اثر اخیر ویتگنشتاین می‌اندازد. از چند وجه مختلف، تراویس به این تصور می‌تازد که تئوری مطابقت صدق می‌تواند پذیرفتنی باشد؛ یعنی این نظریه که احکام، تفکرات و گزاره‌ها می‌توانند صادق یا کاذب «باشوند» به وسیله این که چه طور اشیا بدون لحاظ امور دیگر در جهان وجود دارند. بحث اصلی تراویس به نظر نمی‌رسد که خیلی جدید باشد اما این مطلب به روش‌های قابل قبولی توضیح و شرح داده شده است. این یک موفقیت مهم است؛ زیرا دیدگاه‌های ویتگنشتاین به خصوص دیدگاه‌های اخیر وی به آسانی به این سمت می‌روند که نادیده گرفته شوند یا کنار گذاشته شوند.

تراویس در این مسائل بر پس زمینه فرگه‌ای تأکید می‌کند. او این را به عنوان «قاعده روش شناختی محوری» در نظر می‌گیرد: «اگر می‌خواهید بفهمید که ویتگنشتاین در بحث‌های ارائه شده در پژوهش‌ها به چه می‌پردازد، همواره به فرگه نگاه کنید- به اینکه چه طور آنچه که ویتگنشتاین می‌گوید، عکس‌العملی است به آنچه که فرگه گفته است.» او می‌گوید مقوم این اصل، نتایج آن است. نتایجی که به دست آمدند، فراوان‌اند. اما فرگه بر روی خط فکری ایستاده است که از سقراط و افلاطون تا نمونه اخیر ویتگنشتاین در تراکتاتوس جریان دارد. هنگامی که ویتگنشتاین، خود، اهداف اثر اخیرش را تنظیم می‌کرد، به این دیگران اشاره می‌کرد. در دیکته به وایزمن برای شلیک گفته است: «من نمی‌توانم نقطه نظرم را بهتر از این تبیین کنم که بگویم این نقطه نظر، آنتی تر دیدگاهی است که توسط سقراط در دیالوگ‌های افلاطون به آن پرداخته شده است.» و در مقدمه پژوهش‌ها، ویتگنشتاین اشاره کرد که او ابتدا مایل به «چاپ آن اندیشه‌های قدیمی [تراکتاتوس] و اندیشه‌های جدید [صورت ابتدایی ۱۹۴۳ پژوهش‌ها] با هم» در یک جلد بود، زیرا «اندیشه‌های جدید تنها با مقایسه و تضاد با پس زمینه روش قدیمی

اشاره:

نوشته حاضر نقدی است بر کتاب

Thought's Footing:

A Theme in Wittgenstein's

Philosophical Investigations

Charles Travis نوشته

که در سال ۲۰۰۸ م در ۲۱۷ صفحه از

سوی دانشگاه آکسفورد

منتشر شده است.



اندیشه من می‌توانستند به درستی دیده شوند.» اما تراویس می‌اندیشد که فرگه دیدگاه‌های مزبور را - در واقع همه نظرپاتش را- به شیوه‌ای به خصوص تنظیم کرد. (عجیب است که وقتی تراویس در واقع متن‌هایی را از فرگه نقل می‌کند، این کار را تنها با ارجاع به چاپ آلمانی آن آثار انجام می‌دهد.)

جوهره و قدرت کتاب تراویس در مجموعه مثال‌هایی یافت می‌شود که او بکار می‌برد تا حقانیت خود و ویتگنشتاین را ثابت کند. دیدن اینکه نوشته‌ای درباره ویتگنشتاین انضمامی شده است، باعث آرامش خاطر است. موضوع اصلی تراویس این است که احکام، گزاره‌ها، اندیشه‌ها (به معنای فرگه‌ای) فی‌نفسه، به نحو اوبژکتیو آنچه را که آنها را صادق (یا کاذب) می‌سازد، معین نمی‌کنند. چنین تعیین‌کننده‌هایی به‌طور ذاتی محدود به شرایط خاص یا تفسیرهای زبان وابسته هستند.

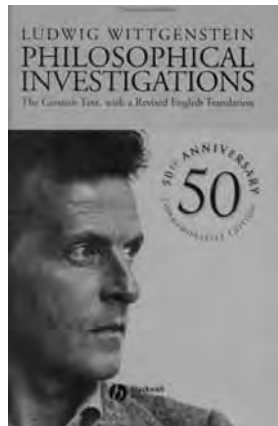
یک عبارت مفروض می‌تواند «حرکتی در بازی‌های [زبانی] بسیار متفاوت باشد، که هر یک از آنها شرط صدق متفاوتی را به آن نسبت می‌دهد.» (ص ۲۴) در میان مثال‌ها هست: به دریاچه میشیگان نگاه کنید «آب امروز آبی است.» (ص ۳۳) آیا نمونه‌های جداگانه از آب، نیاز است (مثلاً در یک تنگ آب) برای اینکه آبی باشد؟ «ماشین من آبی است» (ص ۳۳) آیا مستلزم این است که همه اجزای آن ماشین آبی باشد؟ «من این ساعت طلا را به شما تقدیم می‌کنم» (ص ۱۲۲) آیا این مستلزم این است که همه اجزایش از طلا ساخته شده باشند؟ «کفش‌ها زیر تخت هستند» (ص ۱۲۰) آیا این گزاره صادق می‌شود توسط کفش‌هایی که زیر تخت هستند، اما سه



طبقه پایین؟ «این گربه دچار بیماری گری است» (ص ۱۸۱) آیا این گزاره همچنان صادق است اگر کنه‌ها کشته شوند، اما وضعیت موهای حیوان هنوز بهبود نیافته باشد؟ و مثالی که او مکرراً استفاده می‌کند: «سید خرخر می‌کند» (ص ۱۰۸) (تراویس نباید طرفدار تینیس باشد، بحث کردن درباره چنین موردی بدون فکر کردن به ماریا شاراپووا مشکل است) آیا این یک عادت به نحو اجتماعی نامناسب را توصیف می‌کند، یا یک قابلیت به نحو فیزیولوژیکی مناسب را هنگامی که به شبکه خورشیدی‌اش ضربه وارد می‌شود؟

در بسیاری از این موارد، اگر نه همه آنها، پاسخی طبیعی برای ارائه وجود دارد. موقعیت‌ها باید نسبتاً خاص باشند برای اینکه پاسخ دیگری مناسب باشد. اما نکته دقیقاً این است، آنچه طبیعی است، ضروری و به نحو متافیزیکی معین نیست، و موقعیت‌ها و اهداف، به هر حال مطرح هستند؛ و در برخی از این موارد مانند «سید خرخر می‌کند» اصلاً مشخص نیست که چه چیزی مطرح است - چه چیز دارد ادعا می‌شود - مگر در سیاق خاصی.

ممکن است فرض شود که این نوع از مشکلات صرفاً به سبب ابهام و دوپهلویی است. فرگه می‌گوید جملات مزبور واقعاً اندیشه‌ها را توضیح نمی‌دهند، درست مثل اینکه «این داغ است» اندیشه‌ای را توضیح نمی‌دهد مگر اینکه به زمان و مکان ضمیمه شود. اندیشه یکبار به‌طور کامل بیان می‌شود، سپس معین می‌کند که چه چیز آن را صادق (یا کاذب) می‌کند. در اینجا به نظر می‌رسد که با موضوعی سلیقه‌ای روبرو هستیم: آیا ما ترجیح می‌دهیم همه جزئیات موقعیتی را در خود اندیشه بسازیم، به این طریق در اینجا تنظیم اوبژکتیو شرایط صدق وجود دارد، یا ترجیح می‌دهیم به اندیشه مجال دهیم تا بدون تعیین باشد و شرایط صدقی داشته باشد که وابسته به موقعیت‌ها و اهداف است؟ راه فرگه‌ای یا راه ویتگنشتاینی؟ اما اصل مطلب تراویس این است که راه فرگه غیر واقعی است. این‌طور نیست که همه چیز را از اول بسازیم. اگر ما پافشاری کنیم بر اینکه اندیشه‌ها کاملاً معین باشند، بنابراین این سؤال باقی می‌ماند که به‌طور دقیق، کدام اندیشه به وسیله حکم مفروض (کمتر از حکم کاملاً معین) به دست می‌آید و به علاوه مشخص نیست در مورد یک تفکر به چه معناست که بگوییم کاملاً معین است.



ما تلاش می‌کنیم فرض کنیم که هر اصطلاحی در یک جمله - هر مفهوم - باید تعریفی داشته باشد که مصداق آن را مشخص کند. (خوانندگان به یاد می‌آورند مشکلی که این نوع فرض - آکسیوم ۵ - فرگه را در کتاب اصول بنیادین به دردرس انداخته بود) اما مسئله صرفاً این نیست که آیا باید تعاریف کاملاً متعین وجود داشته باشد یا نه (مقایسه کنید با شباهت‌های خانوادگی ویتگنشتاین) بلکه مسئله این است که آن تعیین می‌تواند مبتنی بر چه چیز باشد.

اثر اخیر درباره ارجاع نوشته کریپکی و دیگران، این را این‌گونه ساخته که

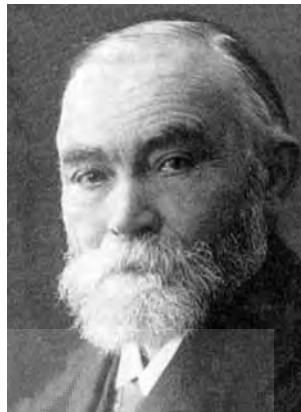
جوهره و قدرت
کتاب تراویس
در مجموعه مثال‌هایی
یافت می‌شود که او
بکار می‌برد تا
حقانیت خود و
ویتگنشتاین را
ثابت کند.

به نظر می‌رسد گویی ما می‌توانیم کشف کنیم که مثلاً ماهیت آب چیست. اگر چنین باشد، بنابراین آن ماهیت و احتمالاً مصداقش آن چیزی است که به نحو اوبژکتیو، مستقل از ماست. اما روشن نیست که چگونه می‌تواند چنین باشد. اینکه آب همهٔ ایزوتوپ‌های H_2O است یا تنها متداول‌ترین ایزوتوپ آن، چیزی نیست که ما می‌توانستیم کشف کنیم. این چیزی است که ما باید حکم کنیم (مطلبی که ابتدا توسط کیت دانلن ساخته شد) یا به بیان دقیق‌تر کدام یک از آن موارد مانند آب، به نیت و اهداف ما در استفاده از این اصطلاح وابسته هستند. فرض کنید ما قرار است مهندسی ژنتیک روی گاو انجام دهیم: آیا نتیجهٔ به دست آمده، گاو است؟ استفان تولمین به یاد می‌آورد: «ویتگنشتاین... اظهار کرد: «به عهده عموم است که تصمیم بگیرند که چه

چیز گاو هست و چه چیز نیست.»

تراویس این مسائل را به اظهار نظر ویتگنشتاین برمی‌گرداند: «اگر زبان قرار است ابزار ارتباط باشد، باید توافقی وجود داشته باشد نه فقط در تعاریف، بلکه همچنین در احکام (همان‌طور که به نظر می‌آید، عجیب است)» نسخهٔ نسبتاً متفاوت این متن در «اظهاراتی در باب مبانی ریاضیات» منتشر شده است. (چاپ تجدیدنظر شده، ص ۳۴۳):

«به منظور برقراری ارتباط، ما می‌گوییم که مردم باید با یکدیگر دربارهٔ معانی کلمات توافق داشته باشند. اما معیار این توافق تنها موافقت با مدلول این تعاریف - مثلاً تعاریف اشاری - نیست، بلکه همچنین توافق در احکام است. برای مفاهمه ضروری است که ما در مورد تعداد زیادی از احکام توافق کنیم.»



ممکن است کسی فرض کند که توافق درباره تعاریف صرفاً احکام را

مشخص می‌کند همان‌گونه که به نظر می‌رسد سقراط چنین فرض کرده (اوثوفرون، ۵۶): «پس به من بگو این صورت خودش چیست، برای اینکه من به آن نگاه کنم و آن را به عنوان نمونه به کار ببرم. بگو که هر عمل تو یا دیگری که دارای آن نوع باشد، دیندارانه است، و اگر دارای آن نیست، دیندارانه نیست.» آنچه مثال‌های تراویس نشان می‌دهند این است که حکم چه قدر به قوت خود باقی می‌ماند، آنچه در این موقعیت‌ها، برای این اهداف به عنوان «زیر» بودن، «آبی» بودن، «گری» داشتن، «خرخر» کردن دانسته می‌شود. حتی اگر هریک از این چیزها می‌توانستند در بازنگری تفکیک شوند، یعنی مشخص و رفع ابهام شوند، پذیرفتنی نیست که فرض کنیم چنین تدقیق‌هایی و رفع ابهام کردن‌هایی پیش از این وجود دارند، گویی پیش از آنکه آنها نامیده شوند و توصیف شوند. هیچ تصویری از تعریف وجود ندارد که نیاز به حکم را کنار بگذارد.

اما شاید همهٔ این مشکلات به سبب بی‌نظمی زبان است. به‌طور قطع، فرگه نسبت به زبان عامیانه بدگمان بود و از آن انتظار نداشت که از سختگیری‌های او جان سالم به دربرد. راسل و ویتگنشتاین متقدم در تئوری اتمیسم منطقی خود، به این مورد علاقه مند شدند. شاید مفاهیم عادی ما آنگونه که هستند، جهان را فراچنگ نیاورند، اما به‌طور حتم در سطحی عمیق‌تر (برای راسل این سطح داده حسی است و برای ویتگنشتاین مشخص نشده باقی می‌ماند) زبان - یعنی زبان به نحو منطقی کامل - باید به جهان دست یابد. در این سطح ابتدایی نیازی به شفاف‌سازی، رفع ابهام یا نسبت دادن نیست. همهٔ آنها باید در پروسهٔ تحلیل و تحدید مورد دقت واقع شود. درحالی‌که تراویس دربارهٔ این روش بحث نمی‌کند، تنها امتیاز مثبت واقعی آن این است که ما نمی‌توانیم به راحتی برای آن مثال‌های نقض بیابیم. زیرا ما نمی‌دانیم که این سطح چیست (ویتگنشتاین متقدم) یا واقعاً زبان دادهٔ حسی نداریم (راسل) برای اینکه علیه آن امتحان کنیم.

در پایان قدرت این کتاب معطوف به سؤال از مفهوم صدق - سازهاست. (آنهایی که گزاره‌ها و غیره را صادق یا کاذب می‌کنند) به جای مطرح کردن سؤالات آسان - چه چیز ادعاهای ریاضیاتی، وجهی و اخلاقی را صادق می‌کند - سؤال سخت‌تری را مطرح می‌کند مبنی بر اینکه چه چیز ادعاهای واقعی معمولی را صادق می‌کند. پاسخ این سؤال این است که هیچ چیزی فی‌نفسه نمی‌تواند این نقش را بازی کند. تنها چیزهایی مانند فهمیدن به طریقی خاص، توسط یکی از ما، برای هدفی، می‌تواند این نقش را بازی کند. این درسی است که ارزشش به خاطر سپردن دارد.

پی‌نوشت:

۱. صدای ویتگنشتاین، ۲۰۰۳، ص ۳۳.

فرگه
بر روی خط فکری
ایستاده است که
از سقراط و افلاطون
تا نمونه اخیر
ویتگنشتاین
در تراکتاتوس
جریان دارد.